

الاشارات والتنبيهات و شرح امام فخررازی بر بخش حکمت آن

علیرضا نجف‌زاده تربتی

دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی

چکیده:

در بخش نخست این مقاله به اهمیت و ویژگیهای کتاب *الاشارات والتنبيهات* در میان آثار فلسفی ابن سینا از قبیل: نوآوری در تبویب مطالب و تعیین عناوین فصول، نثر زیبا و ادیبانه و در عین حال موجز و رمز گونه، شرح مبانی و اصطلاحات عرفانی با تکیه بر اصول و براهین فلسفی در نمطهای آخر این کتاب اشاره شده است.

دانشمندان بسیاری بر این کتاب شرح و حاشیه نوشته‌اند که از مهمترین آنها شرح متکلم بزرگ اشعری امام فخررازی (۵۴۴-۶۰۶ق) است. او برای اولین بار عبارات موجز و اشاره گونه این کتاب را تفسیر کرده و فهم غوامض آن را بر خوانندگان آسان ساخته است. اما او در شرح خود - به خصوص در مسائل علم الهی - بر ابن سینا اعتراضات و تشکیکات بسیار روا داشته و حتی آنچه را در آثار دیگر خود با دلایل متعدد اثبات کرده در این جا مورد تشکیک قرار داده و در این راه چنان افراط کرده که بعضی شرح او را «جرح» خوانده‌اند. به راستی چه عاملی سبب این همه خرده‌گیری و اظهار آراء متعارض شده است؟ آیا او از نظام فکری منسجم و ثابتی برخوردار نبوده است؟ آیا او در طول حیات فکریش گرفتار تحول فکری شده است؟ یا علل و انگیزه‌های دیگری در کار بوده است. این مقاله به این موضوع نیز خواهد پرداخت که امید است مورد عنایت قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: اشارات، تفسیر، نقد، فخررازی، حکمت.

از شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبداللّه بن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ ق) فیلسوف و

پزشک بزرگ ایرانی بیش از دویست کتاب و رساله در علوم و فنون مختلف به جای مانده است (نک: مهدوی، فهرست مصنفات ابن سینا؛ قنواتی، مؤلفات ابن سینا) که بدون شک از مهم‌ترین آثار فلسفی او باید از شفا، نجات و اشارات نام برد.

از این سه کتاب، شفا مهم‌ترین تألیف جامع ابن سیناست که در آن لباب و چکیده آراء فلاسفه بزرگ از حکمای قدیم یونان گرفته تا شارحان مدرسه اسکندریه و تا آراء افلاطونیان و نوافلاطونیان و غیره را آن هم در همه علوم عقلی از منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات گردآورده و مورد تحلیل و نقد و بررسی علمی قرار داده است؛ به گونه‌ای که این اثر مبسوط به یک دائرةالمعارف بزرگ علمی شبیه‌تر است. این کتاب را با آنکه ابن سینا به طور پراکنده و در بیش از ده سال و در حالات و شرایط گوناگون و بدون دسترسی به منابع تألیف کرده است از عالی‌ترین دقایق و تحلیلهای علمی و فلسفی برخوردار است.

اما کتاب نجات که نام کامل آن النجاة من الغرق فی البحر الضلالات است در ترتیب فصول و محتوای مطالب آنقدر به شفا نزدیک است که آن را باید «خلاصة الشفاء» نامید. با این تفاوت که در آن از فروع و تفصیلات فنی خبری نیست و چنانچه خود ابن سینا در مقدمه آن گفته است «این کتاب فقط مشتمل بر مطالبی است که معرفت آن بر کسی که می‌خواهد از عوام متمایز گردد و به خواص بگردد و به اصول حکمت احاطه پیدا کند لازم است» (النجاة، ۲).

اما کتاب اشارات که ظاهراً آخرین تصنیف فلسفی شیخ الرئیس می‌باشد (ابن ابی اصیبعه، ۴۵۷) با دو اثر دیگر او تفاوت‌های اساسی دارد که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

ویژگیها و امتیازات کتاب اشارات

۱. نوآوری در تبویب مباحث و تعیین عناوین: شاید اولین چیزی که توجه خواننده این کتاب را به خود جلب می‌کند کیفیت فصل بندی مطالب و عنوان‌گزینی برای آنها می‌باشد. در این کتاب برای تعیین عناوین کلی از اصطلاحاتی نو و بی سابقه همچون «نهج» و «نمط» استفاده شده است. «نهج» در لغت به معنای «راه روشن» و «نمط» به معنای «سفره گسترده» است. ابن سینا مباحث منطقی را تحت عنوان ده «نهج»، و مباحث

فلسفۀ طبیعی و الهی را تحت عنوان ده «نمط» مندرج ساخته است. اختصاص ابواب منطق به «نهج» به این دلیل بوده که منطق وسیله‌ای است برای تعلیم راههای حدّ و برهان، پس ابواب آن «راهها»یی هستند برای یادگیری سایر علوم. اما ابواب فلسفۀ طبیعی و الهی خود بالذات مطلوبند، پس ابواب آن به منزله نمط یا «خوانهای گسترده» ای هستند برای پذیرایی از جویندگان حکمت^۱. اما برای تعیین فصول فرعی آنها که مهمّ و اساسی و نیازمند استدلال‌اند از عنوان «اشاره» استفاده گردیده و از آنها که روشن و فرعی‌اند با «تنبیه» و از آراء نادرست با «وهم» تعبیر شده است.

۲. نثر عربی شیوا و ادیبانه: آثاری که ابن سینا به فارسی و عربی تألیف کرده عموماً از رسایی در تعبیر و زیبایی در عبارت بهره‌مند هستند. او در آثار خود گاهی عمیق‌ترین و پیچیده‌ترین تحلیلهای فلسفی را با دقیق‌ترین و در عین حال گویاترین تعبیّرات و بدون استفاده از اصطلاحات بیگانه و نامأنوس ادا می‌کند که حکایت از توانایی و تسلط او بر بیان و نگارش دارد. این نثر شیوا و دلنشین بیش از همه در کتاب اشارات به چشم می‌خورد و به خصوص در نمط‌های آخر آن به اوج می‌رسد، به گونه‌ای که خواننده در آنجا با چنان عبارات مسجّع و دلکش مواجه می‌گردد که دوست می‌دارد آنها را بارها تکرار کند و از خواندن آنها لذّت برد.

۳. بیان مطالب در قالب عباراتی موجز: ابن سینا خود این آخرین اثر فلسفی‌اش را اشارات و التنبیہات نامیده است دلیل این نامگذاری آن است که او در این کتاب افکار و تحلیلهای منطقی و فلسفی و مبانی عرفان و تصوّف را در قالب تنبیهاتی کوتاه و اشاراتی پر مغز بیان کرده است و به قول خواجه نصیرالدین طوسی:

«کتاب او مشتمل بر اشارات به مطالبی است که از امّہات‌اند و مشحون از «تنبیہات» به مباحثی است که از مهمّات‌اند؛ پر از جواهراتی که به منزله «فصوص»‌اند، و در بردارنده کلماتی که بیشتر آنها به منزله «نصوص»‌اند. کتاب او بیاناتی اعجازگونه با عباراتی موجز، و اشاراتی زیبا با کلماتی دلکش دارد که همّتهای

۱. امام فخر رازی در آغاز شرح خود بر بخش حکمت اشارات به همین مطلب اشاره می‌کند: او می‌گوید: «النهج الطريق الواضح و النمط ضرب من البسط. و اّما خصّ ابواب المنطق بالنهج و ابواب الطبيعي و الالهی بالنمط، لأن المنطق تعلیم طرق الحدّ و البرهان، فكانت تلك الأبواب أُنْهَاجاً؛ و أّما ابواب الطبيعي و الالهی فهي مقصودة بذاتها فكانت أنمطاً» (شرحی اشارات، ۲/۱).

بلند را برای فراگیری کنه معانی خود متوقف ساخته و آرزوها را براطلاع از مقاصد خود کوتاه کرده است» (نصیرالدین طوسی، ۱/۱-۲).

هدف شیخ الرئیس از اتخاذ چنین روشی که در آن فقط به بیان قواعد و اصول اساسی علم اکتفا می‌گردد و از ورود به شرح و تفصیل فروع و جزئیات خودداری می‌گردد، این است که زمینه تحقیق و تتبع برای دانش‌پژوهان فراهم گردد تا خود به تفریع فروع از اصول و استنباط نتایج از مقدمات بپردازند و به حفظ اقوال و جمع آراء دیگران دلخوش نباشند. او خود در آغاز کتاب می‌گوید:

«ای کسی که بر تحقیق حق حریص هستی، من در این «اشارات و تنبیهات» اصول و جمله‌هایی از حکمت را به تو هدیه می‌کنم که اگر تیزهوشی خود را به کار بندی تفریع و تفصیل آنها بر تو آسان خواهد بود» (الاشارات، ۱).

شاید بدلیل همین ایجازگویی و نیز به دلیل اینکه او در سه نمط آخر این کتاب مطالبی دربارهٔ احوال و مقامات عارفان و اسرار آیات و خوارق عادت ایشان آورده است و آن را برای عامهٔ طالبان فلسفه قابل فهم نمی‌دانسته و اطلاع بر آن را در خور خواص از اهل علم می‌دانسته در مورد این کتاب دعوت به «ضنّت» کرده است (المباحثات، المباحثه الاولى، ۳۸؛ الاشارات، ۶۷، ۱۶۹) و در آغاز و پایان بخش حکمت کتاب با تأکید تمام وصیت می‌کند و عهد و پیمان می‌خواهد که مطالب این کتاب در اختیار کسانی که او آنها را در پایان «نمط دهم» واجد شرایط ندانسته است قرار نگیرد.

۴. تبیین اصول و مبانی عرفان و تصوف: کتاب اشارات تنها اثر فلسفی جامع ابن سینا است که به جای بخش ریاضی سه فصل آخر آن مشتمل بر «عرفان و تصوف» است. او اولین کسی است که از مبانی و اصول عرفان در فلسفه بحث کرده و آن هم در شریف‌ترین بخش فلسفه یعنی «الهیات» و این کاری بدیع و بی سابقه است.

او در نمط هشتم این کتاب که عنوان آن «البهجة و السعادة» است از انواع لذتها و آلام عقلی و قوی‌تر بودن آنها از لذتها و آلام وهمی و حسی سخن گفته و عالی‌ترین مرتبهٔ سعادت را در برخورداری از لذتهای عالی روحانی دانسته است. او این نوع از لذت را مخصوص «عارفان منزه» می‌داند، یعنی کسانی که به کمال علم و عمل نایل گردیده و با تجرد از علایق و آلودگیهای جسمانی به عالم قدس و جهان مجردات اتصال پیدا کرده و

به عالی‌ترین لذات عقلی دست یافته‌اند. او برخورداری از این لذات معنوی را منحصر به عالم بعد مرگ نمی‌داند، بلکه معتقد است ایشان در همین جهان هم متنعم بوده و گاهی اشتغال به لذتهای عالی معنوی ایشان را از توجه به امور طبیعی غافل می‌سازد (الاشارات، ۱۴۸). این سخن او مؤید ادعای اهل عرفانست که می‌گویند: بهشت ما نقد است. در نمط نهم تحت عنوان «مقامات العارفين» به شرح احوال و مقامات و واردات و اوصاف عارفان می‌پردازد، و سرانجام در نمط دهم که عنوان آن «اسرار الآيات» است به شرح اسباب کرامات و خوارق عادات مشایخ اهل عرفان پرداخته و با تکیه بر قوانین عادی و تحلیل عوامل طبیعی و نفسانی وانمود می‌کند که همه اینها بر طبق مجاری طبیعی بوده و جایی برای انکار آنها نیست. و بدون شک این سخنان او، با توجه به مقام رفیع علمی و شهرت عظیم او در طب و فلسفه؛ تأثیر زیادی در ترویج و تبلیغ عرفان داشته است (فروزانفر، ۱۹۴/۲).

با اینکه اساس تفکر ابن سینا مثنایی است، و شرح احوال و زندگی او - که بخش درازی از عمر خود را صرف تصدّی مناصب دولتی کرده و از زندگی همراه با شهرت و مکننت و رفاه گریزان نبوده است - مانع از آن می‌شود که او را در زمره سالکان و صوفیان - به معنای اصطلاحی آن - بدانیم، اما در عین حال او را باید اولین بنیانگذار «فلسفه عرفان» در عالم اسلام دانست. بدون شک قبل از اشارات کتابهای بسیاری در زهد و سیر و سلوک تألیف شده است اما اشارات اولین کتابی است که در آن تلاش می‌شود مبانی و اصطلاحات عرفانی با مبانی و براهین فلسفی توضیح داده شود. ابن سینا که در نمط‌های قبل کوشیده است تا مسایل مربوط به خداشناسی و صفات ربوبی و افعال الهی را با دلایل محکم عقلی اثبات کند و اصول عقاید دینی را با اصول و مبانی فلسفی پشتیبانی، و هماهنگی بین عقل و شرع را نمایان سازد، در نمط‌های هشتم و نهم و دهم اشارات نیز مجاهدت بسیار به خرج داده تا بعضی از مصطلحات اهل عرفان را توضیح، و بعضی از احوال و مدارج ایشان را تبیین، و از اصول و مبانی عرفان با دلایل و براهین عقلی پشتیبانی کند و هماهنگی بین «عقل» و «قلب» و حمایت «برهان» از «عرفان» را به ثبوت رساند. این کار او آنچنان بزرگ و کم‌نظیر است که امام فخررازی شارح و منتقد بزرگ اشارات که در همه جا بر ابن سینا خرده گرفته است در توصیف این بخش از کتاب او

می‌گوید:

«هذا الباب اجل ما فى هذا الكتاب، فاءت رتب علوم الصوفية ترتيباً ما سبقه اليه من قبله و لالحقه من بعده»؛ «این باب عالیترین ابواب این کتاب است، زیرا شیخ در آن، علوم صوفیه را به گونه‌ای مرتب و منظم ساخته که پیش از او دیگری نکرده و بعد از او هم کسی نتوانسته است» (شرحی الاشارات، ۲/۱۰۰).

«شرح اشارات» امام فخررازی

کتاب الاشارات و التنبیهاات از همان آغاز توجه دانش پژوهان را بر انگیخت و بر آن شرحها و حاشیه‌های بسیار نوشته‌اند (برای شروع و حواشی بر کتاب اشارات، نک: حاجی خلیفه، ۱/۱۳۲؛ بروکلیمان، فهرست (متن آلمانی)، ۱/۵۹۲-۵۹۳ و پیوست اول آن، ۸۱۶؛ طهرانی، الذریعة، ۲/۹۶، ۶/۱۱۰-۱۱۲؛ مهدوی، ۳۵ و ۳۶؛ فتواتی، ۹-۱۲؛ منزوی، مقدمه الاشارات، ۲۴-۳۰). از جمله ایشان امام فخرالدین محمد بن عمر رازی (۵۴۴-۶۰۶ق) این کتاب را یک بار شرح کرده و بار دیگر آن را به نام لباب الاشارات تلخیص کرده است. او در میان فلاسفه به آثار و اقوال ابن سینا بیش از همه توجه داشته و در تألیفات خود به نقل و توضیح آنها یا وارد کردن اعتراض و تشکیک بر آنها پرداخته است. او کتاب عیون الحکمة را هم که مانند اشارات حاوی گزیده‌ای از مسائل منطقی و فلسفی است، شرح کرده است.

او در دیباچه شرح خود بر کتاب اشارات در توصیف آن می‌گوید:

«کتاب اشارات و تنبیهاات تألیف شیخ رئیس اگر چه حجم آن کوچک است اما علم آن بسیار، اسم آن بزرگ، نظم آن پیچیده، فهم آن مشکل، دارای شگفتیهای بزرگ، منطبق بر کلام صاحبان اندیشه‌های ناب، در بر دارنده نکته‌های عجیب و فواید غریبی است که اکثر آثار مبسوط از آنها خالی و در کتابهای طولانی چیزی از آنها یافت نمی‌شود. و بسیاری از مردمان را دیدم که برای تحقیق معانی آن به سوی آن روی آورده، از اسرار و مبانی آن بحث نموده، از غوامض و مشکلات آن جستجو کرده، و در فواید و نکته‌های آن تأمل نموده‌اند. اما بعد بعضی از ایشان را مشاهده کردم که از آن با ناله‌ای پنهان برمی‌گردند بدون آنکه به چیزی که مایه روشنی چشم آنها باشد دست یافته باشند. و من که بخش شایسته‌ای از عمر خویش را در تتبع فصوص و فهم نصوص و کشف اسرار و تعمق در ژرفاهای این کتاب صرف کرده‌ام تصمیم گرفتم تا آن بهره‌هایی را که برده‌ام برای راهنمایی پژوهندگان این مطلب بزرگ و مقصد عالی بیان کنم. پس عنان عنایت را در این شرح

به تلخیص و ترتیب و تبویب و تهذیب آن با پرهیز از اطناب ممل و ایجاز منحل متوجه ساختم» (شرح اشارات امام فخر رازی، نسخه خطی، کتابخانه مجلس، شماره ۱۸۴۷، ۱).

قبل از فخررازی هم ظاهراً کسانی کتاب اشارات را شرح کرده‌اند که اطلاعی از آنها در دست نیست^۱. و به هر حال می‌توان «شرح فخررازی» را از اولین و مهم‌ترین شرحها بر کتاب اشارات به حساب آورد. فخررازی در شرح خود جمله‌های موجز و پر مغز اشارات را با عباراتی نسبتاً روشن و روان شرح و تفصیل داده و در اکثر موارد هم از عهده تفسیر غوامض و مشکلات آن برآمده و فهم مطالب کتاب را بر خواننده آسان کرده است اما او در این کتاب فقط به شرح و توضیح آراء ابن سینا بسنده نکرده بلکه آنها را مورد شک و تردید قرار داده و با سؤالهای جدی مواجه ساخته است. و البته گاهی در این کار چنان لجاجت به خرج می‌دهد و راه افراط می‌پیماید که جنبه ایراد و تشکیک بر جنبه ایضاح و تفسیر سبقت می‌گیرد و به قول بعضی از نکته‌پردازان «شرح» او به «جرح» تبدیل می‌شود. به هر حال شاید بهترین توصیف درباره کتاب او همان تعریفی باشد که خواجه نصیرالدین طوسی در آغاز شرح خود بر اشارات آورده است. او می‌گوید:

«از جمله کسانی که کتاب اشارات را شرح کرده‌اند فاضل علامه فخرالدین ملک مناظرین محمد بن عمر بن حسین خطیب رازی - جزاه الله خیراً - می‌باشد. او کوشیده است تا پوشیده‌های آن را با روشنترین تفسیر آشکار سازد، و آمیخته‌های آن را با زیباترین عبارات توضیح دهد. او در تنبّع آنچه مقصودش بوده راه تعقیب را طی کرده، و در تفتیش اسرار آن استقصا را به نهایت رسانده است. لیکن با این همه، در ردّ بر صاحب این کتاب راه مبالغه پیموده و در نقض قواعد او پای را از حدّ اعتدال فراتر نهاده است، به طوری که کوششهای او جز قدح بر ابن سینا به بار نیاورده است. از این روی بعضی از ظریفان «شرح» او را «جرح» نام نهاده‌اند، با اینکه شارحان را شرط آن است که نسبت به آن چیزی که شرح آن را به عهده گرفته‌اند تا حدّ استطاعت یاری و مساعدت کنند،... مگر آنکه به چیزی برخورد کنند که حمل آن بر محملی صحیح ممکن نباشد...» (شرح الإشارات، ۱/۲-۳).

۱. میرزا عبدالله افندی اصفهانی در ریاض العلماء در شرح حال انوری ایبوردی علی بن محمد بن اسحاق شاعر و حکیم معروف ایرانی در قرن ششم می‌نویسد: از تألیفات اوست کتاب البشارات فی شرح الإشارات للشیخ الرئیس که من آن را در تبریز دیده‌ام (۲۲/۷).

نظام فکری و انگیزه فخررازی از اعتراض بر فلاسفه

اما اگر هنر بزرگ فخررازی در شرح اشارات علاوه بر شرح و تفسیر، «اعتراض و تشکیک» است، این سؤال مطرح می‌شود که واقعاً هدف او از این همه خرده‌گیری بر فلاسفه چه بوده است؟ آیا او این کار را از سر مخالفت با فلسفه و برای ضربه‌زدن به آن انجام داده است؟ اگر چنین قصدی داشته پس چرا در آثار دیگر خود چنان به فلسفه روی آورده و مسائل را به شیوه فلسفی تجزیه و تحلیل کرده که آنها را به یک اثر فلسفی شبیه‌تر نموده است تا به یک اثر کلامی؟ به راستی او متکلم است یا فیلسوف؟ او مدافع فلسفه است یا مخالف با آن؟ اگر متکلم است پس از روی آوردن به فلسفه و آمیختن آن با کلام چه قصدی داشته است؟ اگر فیلسوف است، از این همه ایراد و اشکال بر فلاسفه چه منظوری دارد؟

بعضی از دوستانش به چشم یک متکلم بزرگ به او نگریسته‌اند و از او با عنوان «امام المتکلمین» یاد کرده‌اند (سبکی، ۳۳/۵؛ کپری زاده، ۲۶۲/۱) و گروهی دیگر بُعد فلسفی شخصیت او را مهم یافته‌اند و در او به چشم یک مدافع فلسفه نگریسته و او را در کنار فارابی و ابن سینا از «جمله اساطین حکمت» به شمار آورده‌اند (ابن ابی اصیبعه، ۴۶۲؛ کپری زاده، ۳۱۸/۱). بعضی از مخالفانش از کرامیه و حنبلیان به جرم فلسفه‌گرایی بر او تاخته و حتی تکفیرش کرده‌اند (صفدی، ۲۵۰/۴) و گروهی دیگر به جرم مخالفت با فلسفه و خرده‌گیری بر آن از او به عنوان «امام المشککین» یاد کرده‌اند.

از این بالاتر نکته دیگری که در مجموعه آثار او خودنمایی می‌کند وجود آراء متعارض و متباین در آثار اوست. او گاهی درباره موضوع و احد احکام متعدد صادر می‌کند و یا آنچه را در یک جا می‌پذیرد در جای دیگر مردود می‌شمارد و آنچه را در اینجا مورد شک و ایراد قرار داده در جای دیگر با دلایل متعدد به اثبات می‌رساند. آیا وجود آراء متباین و نوسان و تردّد او میان آراء مختلف دلیل بر آن است که او از یک نظام فکری منسجم و منطقی بر خوردار نیست؟

بعضی از محققان برای رفع دوگانگی در شخصیت او و توجیه آراء متعارض در آثار او، برای حیات فکری او مراحل مختلفی از تحوّل قائل شده‌اند به عقیده آنان، وی در آغاز حیات علمی اش به کلام روی آورد؛ سپس از کلام به فلسفه گراوید و بعد از مدتی

مجدداً به کلام روی آورد و سرانجام در اواخر عمر از همه اینها روی گردانده به روش قرآنی روی کرد و از اینکه زندگی اش را صرف فلسفه و کلام کرده پشیمان بوده است (زرکان، ۶۲۸).

اما با اندکی تأمل واضح می‌گردد که این مرحله بندی چندان اساس محکمی ندارد، زیرا: اولاً تاریخ تألیف همه آثار او معلوم نیست؛ ثانیاً مسلم است که وی *المطالب العالیة* و شرح *عیون الحکمة* را که سراسر کلام و فلسفه است در اواخر عمرش نوشته است. به علاوه آثار قرآنی و تفسیری و بویژه تفسیر کبیر او پر است از مطالب کلامی و فلسفی. برخی دیگر فقط آثاری را که بیشتر جنبه کلامی دارد و در آنها فخررازی از فلاسفه فاصله گرفته است، مبین اعتقادات واقعی و شخصی او می‌دانند. اما درباره آثاری مانند *المباحث المشرقیة*، و *المحصّل* معتقدند که فخررازی آنها را به قصد اثبات نظر فلاسفه ننوشته، بلکه هدف او فقط نقل آراء ایشان بوده است. مطالعه ظاهری کتاب *المباحث المشرقیة* در بدو امر چنین فرضی را تقویت می‌کند. به علاوه خود فخررازی هم در مقدمه کتاب اظهار می‌دارد: هدف او از تألیف این کتاب آن است که آنچه در کتب پیشینیان دیده و یا خوانده است، در هر باب لباب و چکیده آن را برگزیند و پس از تبیین ترتیب مطالب، آنها را تأیید یا نقض کند؛ بر آنها شکهای جدی و اعتراضهای مشکل وارد سازد، بعد اگر بتواند به آن ایرادات جواب کافی و شافی بدهد. او مصمم است در این کتاب نه بی جهت با پیشینیان مخالفت کند و نه خود را ملزم به تقلید و تبعیت از آنها بداند، بلکه بکوشد تا راه اعتدال در پیش گرفته قول بهتر را برگزیند (*المباحث المشرقیة*، ۳/۱-۵).

ثانیاً مسائل در این کتاب با شیوه کاملاً فلسفی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و با تکیه بر براهین عقلی و فلسفی به اثبات رسیده است.

ثالثاً از مسائلی در این کتاب تحت عناوین امور عامه، جواهر و اعراض و الهیات بحث شده که ارتباط چندانی با علم کلام - که هدف آن اثبات عقاید حقه دینی و دفاع از آنهاست - ندارد، بلکه شأن غالب این مسائل آن است که در یک اثر مبسوط فلسفی مورد بحث و بررسی قرار گیرند. اما با همه اینها حتی در مورد همین کتاب هم توجه به چند نکته لازم است:

۱. هرگز نمی‌توان کتاب *المباحث المشرقیة* را یک اثر فلسفی خالص از نوع فلسفه فارابی یا ابن سینا یا سایر فلسفه‌های رایج دانست که هدف آن توضیح یا تکمیل یا اصلاح فلسفه مشایی یا اشراقی است. بلکه فلسفه‌ای که او در این کتاب عرضه داشته فلسفه‌ای کاملاً متأثر از آراء کلامی است که هر جا میان قواعد فلسفی با اصول کلام اشعری تعارضی روی می‌دهد او جانب متکلمان را می‌گیرد و آراء فیلسوفان را تخطئه می‌کند. او در مسائل مهم فلسفی از قبیل اثبات هیولی، اثبات صور نوعیه، امتناع اجتماع فعل و قبول در شیء بسیط، عینیت وجود و ماهیت در واجب، مسبوقیت حادث به ماده، قاعده «الواحد» و امتناع صدور کثیر از واحد و امثال اینها، به خاطر جانبداری از آراء متکلمان اشعری به ابطال اصول مورد اتفاق فلاسفه می‌پردازد. او حتی در کتاب *اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین*، *المباحث المشرقیة* را در زمره کتابهایی مثل *نهاية العقول*، *الملخص* و شرح اشارات قرار می‌دهد که آنها را در ردّ بر فلاسفه نوشته است (*اعتقادات*، ۱۴۶).
۲. آیا انتخاب عنوان *المباحث المشرقیة* برای این اثر حکایت از اهمیت ویژه این کتاب در نزد مصنف آن ندارد؟ بخصوص اینکه او در مقدمه این کتاب می‌گوید: این کتابش را که مشتمل بر «اشرف علوم حکمیة» و «ارفع مباحث حقیقیة» است به سهیل بن عزیز مستوفی تقدیم می‌کند (*المباحث المشرقیة*، ۵/۱).
۳. آیا اینکه اساطین علم کلام مانند ایجی، تفتازانی، میر سید شریف جرجانی، کتابهای کلامی خود را به سبک *المباحث المشرقیة* تألیف کرده و مباحث و موضوعاتی مثل این کتاب را در مباحث کلامی مندرج کرده‌اند و ترتیبی مثل این کتاب را اقتباس کرده‌اند دلیل بر آن نیست که ایشان به *المباحث المشرقیة* به عنوان یک اثر کلامی - نه فلسفی - نگاه می‌کرده‌اند؟
۴. بخشهای باقیمانده کتاب *المطالب العالیة* که آن را به عنوان یک اثر کلامی معرفی می‌کنند و در اواخر عمر فخر رازی تألیف شده، به شدت رنگ فلسفی دارد و مطالب در آن عموماً با تکیه بر براهین فلسفی اثبات گردیده است. بعلاوه شواهد حاکی از آن است که این کتاب موسوعه‌ای بوده است شامل منطق، امور عامه، طبیعیات، الهیات و اخلاق (زرکان، ۹۴-۹۵). اگر چنین باشد پس این کتاب، هم در شیوه بحث، و هم در ترتیب و تنظیم مطالب، مطابق با *المباحث المشرقیة* بوده است.

اما کتاب المحصل، اگرچه عنوان آن، یعنی محصل افکار المتقدمین والمتأخرین من العلماء والحکماء والمتکلمین، موهم آن است که فخررازی در این کتاب به جمع آوری و نقل آراء حکماء و متکلمین پرداخته است، اما در مقدمه این کتاب تصریح می‌کند که این کتاب را به خواهش جمعی از علما در «علم کلام» نوشته است. کتاب محصل مطالب و ترتیبی مانند المباحث المشرقیة دارد.

پس اگر این توجیہات قابل قبول نیست پس درباره نظام فکری و علت وجود آراء متباین در آثار فخررازی چه باید گفت؟ مطلبی که بتواند تا حدی ما را در تحلیل شخصیت علمی او یاری برساند شاید همان نکته‌ای باشد که ابن خلدون هم در مقدمه به آن توجه داده است و آن اینکه: کلام اشعری که توسط بنیانگذار آن ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (د ۳۲۴ ق) به عنوان واکنشی بر علیه مکتب عقل‌گرای معتزله آغاز گردید، در آغاز کار برای آنکه پایبندی خود را در مسائل اعتقادی به سنت و شریعت اثبات کند و مطابق با ظاهر آیات و اخبار سخن بگوید، از به کار بردن مفاهیم و براهین منطقی و فلسفی به شدت پرهیز کرد. اما متکلمین اشعری در دوره‌های بعد به زودی دریافتند که برای دفاع از عقاید خود در مقابل مخالفان، که به سلاح منطق و فلسفه مجهزند، چاره‌ای جز تمسک به دلایل عقلی محکم ندارند و با سخنان عامیانه برای همیشه نمی‌توان در برابر آنها مقاومت کرد. از این رو به فکر افتادند تا علم کلام را به دلایل عقلی محکم مجهز سازند. این کار با قاضی ابوبکر باقلانی (د ۴۰۳ ق) شروع شد و او به قول ابن خلدون: «به وضع مقدماتی عقلی پرداخت که ادله و افکار و نظریات بر آنها متوقف می‌گردید، از قبیل اثبات جوهر فرد، خلا، و اینکه عرض قائم به عرض نمی‌باشد و در دوزمان باقی نمی‌ماند و امثال اینها... پس از او امام الحرمین ابوالمعالی پدید آمد و در همین راه کتاب شامل را نوشت و این راه را توسعه داد و به شرح و بسط آن پرداخت. پس از چندی علم منطق در میان ملت اسلام انتشار یافت و مردم به خواندن آن پرداختند و میان آن و علوم فلسفی تفاوت گذاشتند، بدین سان که منطق، قانون و معیاری برای ادله می‌باشد، و همچنان که دیگر مسائل را با منطق می‌آزمایند ادله را نیز با آن می‌سنجند.

از آن پس قواعد مقدماتی فن کلام را که متقدمان وضع کرده بودند مورد نظر و تحقیق

قرار دادند، و با بسیاری از آنها به وسیلهٔ براهینی که آنها را راهنمایی کرده بود مخالفت کردند. و چه بسا که بسیاری از براهین ایشان مقتبس از کلام فلسفه در مباحث طبیعیات و الهیات بود... و نخستین کسی که در طریقهٔ کلام بر این منهج و شیوه به تألیف پرداخت غزالی بود، و امام ابن الخطیب (فخررازی) از او پیروی کرد و گروهی از علما کار ایشان را ادامه دادند و به تقلید از ایشان اعتماد کردند» (ابن خلدون، ۲/۹۴۷-۹۴۸).

بنابر این بعد از دوره‌ای که متکلمان اشعری از به کار بردن فن منطق در کلام پرهیز می‌کردند و فقط به مقدمات عقلی‌ای که ادله و عقاید بر آنها متوقف بود اکتفا می‌کردند، علاوه بر آنکه راه استفاده از منطق به عنوان ابزاری برای آزمودن برهانها هموار گردید، برخی مفاهیم و دلایل فلسفی هم وارد علم کلام شد و به تدریج پایه‌های مکتب کلامی جدیدی یعنی «کلام فلسفی» بنیان گذاشته شد. این نوع خاص از کلام با آمدن فخررازی وسعت و کمال یافته به گونه‌ای که او را باید بزرگترین استاد این مدرسهٔ جدید کلامی به حساب آورد که تأثیر زیادی بر متکلمان بعد از خود مانند ایجی، تفتازانی و میرسیدشریف جرجانی داشته است. فخررازی در آمیختن کلام با فلسفه چنان پیش می‌رود که تألیفات مبسوط و مهم او همچون: *المباحث المشرقیة، المطالب العالیة، المحصل، الملخص* و غیره که او خودش معتقد است آنها را در ردِّ برفلاسفه نوشته است (اعتقادات، ۱۴۶ و ۱۵۰)، به یک اثر فلسفی شبیه‌تر است تا یک اثر کلامی. و همین اشتغال شدید به فلسفه موجب می‌شود که بعضی از مخالفانش به جرم اینکه فلسفه در سخن می‌آمیزد و کلامش به جای قول خدا و رسول (ص) علم ارسطو و «کفریات ابن‌سینا و فارابی» است به لعن و تکفیر او بپردازند و او را خارج از مذهب اهل سنت و جماعت بشمرند (صمدی، ۲۵۰ - ۲۵۲).

حاصل آنکه اگرچه او در درجهٔ اول متکلم است و لایق عنوان «امام المتکلمین»، اما اگر کسی او را از جمله «اساطین حکمت» هم بداند سخن به گزاف نگفته است؛ ولی حکمت و فلسفه‌ای از نوع خاص که به شدت متأثر از کلام اشاعره است و هدف آن اثبات مدعای متکلمان با روش فیلسوفان است، و البته در آن علاوه بر روش برهانی از روش جدلی و خطابی هم استفاده می‌شود. اما چون این نوع خاص از «کلام فلسفی» که او آن را تبلیغ می‌کند در بعضی مباحث و موضوعات در تعارض با فلسفهٔ مشایی است که

در زمان او آن را فارابی و ابن سینا نمایندگی می‌کنند، از آن انتقاد می‌کند و بر آن خرده می‌گیرد. حال اگر انگیزه‌های دیگری از قبیل اینکه بخواهد تهمت جانبداری از فلاسفه را از خود دور ساخته نظر عوام را به خود جلب کند، یا توانایی علمی خود را به رخ بکشد، یا شخصیت جدلی و بحاث خود را به نمایش بگذارد، یا در بحث و مناظره بر حریف غلبه کند، بر آن اضافه شود البته آن وقت است که تشکیک در تشکیک راه می‌اندازد و آنچنان در ایرادگیری افراط می‌کند که حتی برهان توحید هم از تیرهای اعتراض او در امان نمی‌ماند و به حق شایسته «امام المشککین» می‌شود. و گویی در کتابهایی مثل شرح اشارات مجموعه‌ای از این عوامل دست به دست هم داده که او در ایراد و اعتراض افراط کرده و «شرح و تفسیر» را به «جرح و تشکیک» مبدل ساخته است.

منابع

- ابن ابی اصیبعه، احمد بن قاسم، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، تحقیق بزاز رضا، بیروت، مکتبه الحیاة، ۱۹۶۵ م.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳ ش.
- ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، به اهتمام محمود شهابی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ ش.
- همو، المباحثات، تحقیق محسن بیدار فر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۱ ش.
- همو، النجاة، به کوشش محیی الدین صبری کردی، قاهره، ۱۹۳۸ م.
- افندی اصفهانی میرزا عبداللّه، ریاض العلماء، تحقیق احمد الحسینی، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی، ۱۴۱۵ ق.
- حاجی خلیفه (چلبی)، کشف الظنون، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ ق.
- الزکان محمد صالح، فخرالدین الرازی و آراؤه الکلامیه و الفلسفیه، قاهره، دارالفکر، ۱۳۸۳ ق.
- سبکی تاج الدین عبدالوهاب، طبقات الشافعیة الکبری، بیروت، دار المعرفه.
- صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، به کوشش (دیدرینگ)، آلمان، ویسبادن، ۱۹۸۱ م.

- طاش کپری زاده، مفتاح السعادة و مصباح السيادة، تحقیق کامل بکری و عبدالوهاب ابوالنور، قاهره، دار الکتب، ۱۹۶۸م.
- طهرانی آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دار الاضواء .
- فخررازی، اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، قاهره ۱۳۹۸ ق.
- همو، شرح اشارات، منطق، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۱۸۴۷.
- همو، شرح اشارات در «شرحی الاشارات»، مصر، مطبعة الخیریه، ۱۳۲۵ ق.
- همو، المباحث المشرقیة، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۱ ق.
- فروزانفر، بدیع الزمان، «ابوعلی سینا و تصوف» در جشن نامه ابن سینا، تهران، ۱۳۳۴ش.
- قنواتی الأب جورج شحاته، مؤلفات ابن سینا، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۵۰م.
- مهدوی، یحیی، فهرست نسخه‌های مصنفاة ابن سینا، دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ش.
- نصیرالدین طوسی، خواجه محمد بن محمد، شرح الاشارات و التنبیهاة، تهران، انتشارات حیدری، ۱۳۷۹ق.

Brockelmann Carl, *Geschichte der Arabischen Litterature*, Leiden,
1943.